

**بعضی** از **محلّه‌ها** و **خیابان‌های تهران** هر چه از **عمرشان** می‌گذرد، پیچیده‌تر و ناشناخته‌تر می‌شوند. جالب این که هم‌زمان با این، به حال خود هم راه می‌شوند. گویی تممّدی خاص برای دست‌ن‌زدن به تر کیب سستی به یادگار مانده از ده‌هاسال پیش از آن وجود دارد. حال اگر این محلّه‌ها مرکز پول و کالا هم باشند، این غربیی بیشتر نمود پیدا می‌کند. سرد و گرمی هوا و زمستان و تابستان هم کوچک‌ترین تغییری در حال و هوای آنها ایجاد نمی‌کند.

**حافظ، استانبول، بانک مرکزی، دلار**

اگر از تقاطع خیابان حافظ - انقلاب چند قدم به سمت جنوب بروید، به فاصله یک متر به یک متریکی دو جوان با بسته‌های هزار تومانی اسکناس به ردیف ایستاده‌اند. وقتی کسی از کنار آنها عبور می‌کند، فقط بسته‌های اسکناس را در هوا تکان می‌دهند و معمولاً هیچ کلمه‌ای هم بر زبان نمی‌آورند. بسته‌های اسکناس خود نشانه‌ای است برای خرید و فروش ارز از همه نوحش.

هرچه نرخ ارز در بازار غیررسمی بالاتر رفته، این بسته‌های اسکناس هم تغییر کرده‌اند. از دوپست تومانی به پانصد تومانی و حالا فقط هزار تومانی. حالا دیگر با وارد شدن ایورو، به بازار اتحادیه اروپا، فقط از تنوع ارزها کاسته شده است.

ردیف فروشندگان و خریداران ارز تا تقاطع جمهوری - حافظ کشیده شده است. زیر پل دوم حافظ، گوشه و کنار و البته بیشتر در چهارضلع تقاطع و از همه بیشتر در ضلع جنوب شرقی تقاطع. دو قدم پایین‌تر از این تقاطع به طرف بیمارستان نجمیه یادگار مادر دکتر محمد مصدق (و بورس اوراق بهادار تهران)دیگر هیچ اثری از جوانان ارز فروش و بسته‌های اسکناس دیده نمی‌شود. حتی اگر کسی قصد خرید و یا فروش ارز هم داشته باشد، باید این چند قدم راه را باز گردد.

ساختمان چندین طبقه بورس اوراق بهادار تهران در انتهای پل دوم خیابان حافظ قرار دارد. از آن ساختمان‌های قدیمی و در عین حال محکم که سهام ۳۱۶ شرکت تولیدی، صنعتی و سرمایه‌گذاری در آن خرید و فروش می‌شود. در واقع مکانی است وایسته به بخش مولد و واقعی اقتصاد ایران.

شاید به همین دلیل است که هیچ واسطه‌گری ترجیح نمی‌دهد، حتی در نزدیکی آن به خرید و فروش ارز مشغول شود. البته مهم‌ترین دلیلش مسیر یک طرفه شمال به جنوب خیابان حافظ است. اگر این مسیر برعکس می‌شد، احتمالاً این جوانان با بسته‌های اسکناس که در هوا تکان می‌دهند، خلاف وضعیت فعلی خود در کنار خیابان می‌ایستادند.

اگر مسیر را از تقاطع جمهوری -حافظ به سمت میدان بهارستان به طرف شرق ادامه دهید، وضعیت کاملاً متفاوت خواهد بود.

سرتاسر شمال خیابان تا چهارراه استانبول را دیوار آجری و رنگ

و رو رفته سفارت کبرای انگلستان با آن نرده‌های آهنی‌اش اشغال

کرده است. چنارهای چند ده ساله و ساختمان‌هایی چند طبقه از میان باغ بزرگ سفارت خودنمایی می‌کنند، با شیشه‌هایی کاملاً پوشیده، به طوری که از بیرون هیچ چیزی دیده نمی‌شود.

قسمت جنوبی خیابان جمهوری از تقاطع جمهوری - حافظ تا چهارراه استانبول هم پر است از جوانانی که ایستاده در پیاده‌رو و یا نشسته روی صندلی موتورهایشان، در حال شکستن تخمه، بسته‌های اسکناس هزار تومانی را در هوا تکان می‌دهند. اینها ادامه ردیف جوانان خیابان حافظ هستند. حرکت همه رو به سوی بانک مرکزی است. از کنار بعضی از آنها که عبور می‌کنید خیلی آهسته زمزمه «دلار، دلار» را می‌شنوید. چند پاساژ و مرکز عمده توزیع کالا در این قسمت قرار دارند. گاری‌های دستی پر از انواع جنس بسته‌بندی شده با سرعت از پاساژ به داخل مغازه در حرکتند.

### گزارش

**در نیش خیابان صوراسرافیل جوانانی که خیابان را بالا و پایین می‌روند، مرتب می‌گویند: «دارو، دارو».**
**البته با صدایی آهسته**

**ردیف فروشندگان ارز از تقاطع حافظ – انقلاب تا جمهوری حافظ شروع می‌شود و از آنجا تا چهارراه استانبول و میدان فردوسی ادامه پیدا می‌کند**

**باطری قلمی، نوار کاست، رادیوهای ترانزیستوری، آنتن تلویزیون، پیراشکی داغ و بامیه‌های بزرگ بیشتر مواقع کالاهای ظاهری فروشندگان میدان توپخانه است**

# مرکز تهران



باین‌تر از چهارراه استانبول هیچ خبری از جوانان یا دستفروشان ارز نیست. اینجا در اختیار یکسری عتیقه‌فروش و صرافی است! **پیراشکی داغ، فیلم و دارو** در میدان توپخانه با ساختمان معروف اداره مخابرات و آن همه آنتن و دیش‌های ماهواره‌ای در هم و برهم‌اش، اوضاع متفاوت‌تر است. تمام ضلع جنوبی میدان را ساختمان مخابرات اشغال کرده است. در ضلع شمالی میدان و در پیاده‌رو، تقریباً به اندازه تمام مغازه‌های فشرده شده به هم، دستفروش وجود دارد. جوان، میانسال و مسن فرقی نمی‌کند. باطری قلمی، نوار کاست، رادیوضبط‌های ترانزیستوری، پیچ‌گوشتی و انبردست و دیگر وسایل و ابزار، آنتن تلویزیون، پیراشکی داغ و بامیه‌های بزرگ و رنگ و رو رفته بیشتر اوقات کالاهای ظاهری دستفروشان این راسته از میدان را تشکیل می‌دهد، نه تجارت واقعی‌شان را. البته در تابستان انار دانه شده و بستنی جای پیراشکی داغ و بامیه را می‌گیرد.

از میان از دخام جمعیت که می‌گذرید واژه‌های «سی‌دی»، «فیلم»، «شو» «پاسور» را تقریباً از همه می‌شنوید. طوری این کلمات را آدا می‌کنند که فکر می‌کنید آنها با خودشان در حال زمزمه شعر یا ترانه‌ای هستند. اگر در حین راه رفتن با آنها صحبت کنید و قیمت کالاهای‌شان را بپرسی، بهتر و طبیعی‌تر است. خودشان ترجیح می‌دهند که این طوری باشد. کمتر جلب توجه می‌کنند. اگر چه همه از میان از دخام جمعیت که می‌گذرید واژه‌های «سی‌دی»، «فیلم»، «شو» «پاسور» را تقریباً از همه می‌شنوید. طوری این کلمات را آدا می‌کنند که فکر می‌کنید آنها با خودشان در حال زمزمه شعر یا ترانه‌ای هستند. اگر در حین راه رفتن با آنها صحبت کنید و قیمت کالاهای‌شان را بپرسی، بهتر و طبیعی‌تر است. خودشان ترجیح می‌دهند که این طوری باشد. کمتر جلب توجه می‌کنند. اگر چه همه از میان از دخام جمعیت که می‌گذرید واژه‌های «سی‌دی»، «فیلم»، «شو» «پاسور» را تقریباً از همه می‌شنوید. طوری این کلمات را آدا می‌کنند که فکر می‌کنید آنها با خودشان در حال زمزمه شعر یا ترانه‌ای هستند. اگر در حین راه رفتن با آنها صحبت کنید و قیمت کالاهای‌شان را بپرسی، بهتر و طبیعی‌تر است. خودشان ترجیح می‌دهند که این طوری باشد. کمتر جلب توجه می‌کنند. اگر چه همه

### پنجشنبه ۴ بهمن ۱۳۸۰

و در پیاده‌رو در حال قدم زدن هستند که واژه «دارو» را تکرار می‌کنند.

البته خیلی یواش و آهسته سرتاسر ناصر خسرو تا میدان توپخانه هم پر است از جوانان فروشنده دارو و موتور سیکلت سوارانی که منتظر یک مسافر عجول هستند تا مثلاً در کمتر از بیست دقیقه او را به میدان آزادی یا آریاشهر و دیگر میدان‌های شهر برسانند.

قسمتی از خیابان هم به پارکینگ تبدیل شده است.

**به یکی از جوانان داروفروش نزدیک می‌شوم و می‌پرسم: آقا اسپری بی‌حس‌کننده دندان دارید؟**
که می‌گوید:

راه برویم بهتر است. چه نوحش را می‌خواهید؟ برزیلی‌اش ده تومان، سوندیش ۱۱تومان(منظورش هزار تومان است)!

**تاریخ مصرف‌شان تا کی است؟**

چهار پنج سال وقت دارد.

**قرص‌های جوشان ویتامین ث (C) چطور، دارید؟**

هر دارویی که بخواهی، داریم.

چند قدم که جلوتر می‌رویم بل‌لحن تحکم‌آمیزی می‌گوید: آقا اگر حتماً اسپری می‌خواهید بروید آن طرف خیابان بایستید تا من برایت بیآورم.

**چقدر طول می‌کشد؟**

حداقل پنج دقیقه.

آن طرف خیابان به یک تاکسی پارک شده تکیه می‌دهم. با چشم جوان داروفروش را دنبال می‌کنم. از میان جمعیت به سرعت عبور می‌کند و چند ده متر جلوتر در میان ازدحام جمعیت گم می‌شود.

کمی آن طرف‌تر سه مرد میانسال با کنجکاوی اطراف را نگاه می‌کنند. یکی از آنها آهسته یک بطری کوچک الکل از جیبش بیرون می‌آورد. سه لیوان یکبار مصرف را نیمه‌پر می‌کند و به تندی آن را در جیب بغل کتش می‌گذارد. یکی دیگر از آن سه نفر لیمویی را در آنها می‌چکاند و هر سه به یک شماره محتوای داخل لیوان‌ها را سرمی‌کشند. همان جوان داروفروش از آن طرف خیابان داد می‌زند و با دستش اشاره می‌کند که بیا این طرف خیابان.

آقا ببخشید! قیمت‌ها را اشتباه گفتم. سوندیش چهار ده و نیم و برزیلی آن ۱۱تومان است.

دارو را در یک کیسه نایلونی سیاه پیچیده بود. خیلی آرام آن را به دستم داد. تا خواستم بازش کنم و تاریخ مصرف‌ش را نگاه کنم، گفت: «اینجا نه! راه برویم بهتر است.»

از اینجا تا خیابان امیرکبیر و پل زیرگذرش حدود دویست متر فاصله است. کافی است که یک لحظه مکث کنید، می‌پرسند: «چه دارویی می‌خواهید؟» نرسیده به زیرگذر یک کیوسک روزنامه‌فروشی وجود دارد که بیشترین درآمدش از فروش سیگار و آدامس است تا روزنامه و مجله!

روی نخستین پله زیرگذر و در دو طرف آن دو جوان آهسته می‌گویند: «دارو» کف زیرگذر این روزها کاملاً خیس و پر از آب باران است. خبری از یکی-دو‌گدایی که روزهای قبل در آنجا می‌نشستند، نیست. فقط پتویی و پلاستیکی مجاله شده نشان می‌دهد که جای آنها اینجاست و کسی نباید به فکر اشغال محل کسب آنها باشد. سقف زیرگذر هم چکه می‌کند.

آن طرف خیابان که از پله‌ها بالا بروید، باز هم دو جوان در دو طرف آخرین پله مرتباً تکرار می‌کنند: «ارو»

رومی‌نخستین فکر می‌کردم چرا فقط در خیابان ناصرخسرو دارو می‌فروشد. ظاهراً هیچ کس هم دلیلش را نمی‌داند. وقتی از دو سه نفر از داروفروش‌ها همین سؤال را پرسیدم، بد جوری نگاهم کردند. وقتی می‌خواهم بازگردم یکی - دو انبار دارو وایسته به چند شرکت دولتی و یک مؤسسه توسعه وسایل پزشکی توجهم را به خود جلب می‌کند.